

### متن پرسش

کورِ مادرزاد نیستم اما مرا با دروغ هم میانه ای نیست. بگذار از ندیدنی هایم بگویم، خوب می دانم دیدنی ها را به اندازه ی کافی برایت گفته اند. یقین دارم تو هم دلت نمی خواهد یک مشت دروغ محض تایید در دامان خیالت بگذارم و خوشحال باشی که این نسل جدید، عجب نسل حرف گوش کن و سر به راه و همراهی ست. بله؛ من دل دادم، با همه ی دل و وجود و جانم به میان آمدم. من از بی سران بی خبرم اما سر داشتندشان، سر به سر وجودم نگذاشتم. مجنون شیرینش شدم. این روزهای طلبکاریم از انقلابم را با بی سری ش، سر کردم. در سرخ انتظار آمدنش، ملس هستی و نیستی را با هم مززه کردم. گرم تشییع شهدای غواص را چشیده بودم و دلم، داغ تنور موعود بود و به یاد آن رویای روشن، در تشییع امروز، خورشید را به دلم وعده دادم! اما رشته ی قصه بافی ام سر از غصه ی دیگری در آورد! در شلوغ امروز، نه آفتابی بود که گرم مان کند، نه ابری بود که با دل باردارش بشارت باران به روح مان بدهد. امروز در این شوره زار، این شر شر نمک ها بود که از در و دیوار بر زخم های عفونی غربت مان می چکید! شوخی نبود! ققنوسی را در بازار دوره گردان به طوطی شیرین سخنی فروخته بودند و من در این سیرک ساختگی مقدس، چیزی بیش از یک تماشاچی غریب نبودم! همین دیروز در مشایعت حجی از دریای غواصان به جزیره ی دور افتاده تری تبعید شدم. مشایعت غواصان، صحنه ی بازسازی شده ی یک تاریخ نبود، قاچ نوری از دهه ی شصت بود و همه چیز با همان صفا میان همه مان تقسیم شد و مدتها همین قوت نور، ته دل مان را گرفته بود. در مشایعت غواصان بیگانگی ام گم و گور شده بود اما دیروز در آن شلوغ نمایش پر سرو صدا، سرو کله ی غربتم دوباره پیدا شد! دیروز را سخت گریستم اما در مصیبت غربت گمشده ی قد کشیده ترم که حالا مرا یافته بود و همانجا یقه م را سخت تر از قبل چسبیده بود! شهیدی از نسل ما، در همان ازدحام، میان دروغ زمان مان بلعیده شد! چه خوب که نیمه کاره آمد، چه خوب که خودش را میان ما دروغگوها گم نکرد. چه خوب که سرش را از سر دروغگوها جدا کرد. مبادا گمان کنی محض پرسش آمده ام. نه؛ طلبکاری و غربت پرسیدنی نیست؛ چشیدنی ست. خواستم بدانی من امروز تمام تلاشم را می کنم که صدای دردآور گام های غریبان آینده را که بعدها به گوشت می رسانند، خبر باشم! گوش کن؛ صدای گام های غریبانه تر از ما در راه است.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: من این سخن آخرت را که می گویی «نداهاپی هست که بعداً به گوش

خواهد رسید» می‌دانم، یا بگو نمی‌توانم ندانم. ولی بسیار تعجب کردم چگونه کسی که دردی آن‌چنان را احساس می‌کند وقتی با زلال‌ترین درمان در تاریخ خود روبه‌رو می‌شود آن را نمی‌شناسد!! در دوران جدایی و بیگانگی با حقیقت، شهید حججی تذکر عبور از این دوران است. این، ادامه‌ی آن حضوری نبود که با آمدن جسد مبارک عوّا صان ما متذکر آن شدیم و گذشته‌ی شیرین و متعالی خود را مزمه کردیم؛ این ورق دیگری از تاریخ به‌صحنه آمدن ابعاد درونی انقلاب اسلامی است برای آن‌که آینده‌ی ما در گشودگی روشنی‌گاه انقلاب اسلامی تیره و تاریک نماند. چرا در صحنه‌ی حضور شهید حججی به دنبال تاریخی بودی که با ایستادن بر قلعه‌ی آن باید آینده را به تماشا نشست، نه آن‌که آن قلعه را منزل‌گاه خود بگیری. آری! گذشته‌ی ما قلعه‌ی بس بزرگی است که باید بر فراز آن ایستاد، اما افقی دیگر در میان است و آن افقی است که شهید حججی مأمور ظهور آن بود. عرایضی در سه نوشته‌ی «شهدا و راه خروج اساسی از مشکلات» و «شهدا و قدم گذاشتن در راه آینده» و «تا مردم در عادت و تقلید از جاهلیت دوران غرق نشوند» در این مورد با کاربران سایت در میان گذاشتم، بد نیست برای چنین احساس حضور تاریخی به آن نوشته‌ها رجوع شود. موفق باشید